

در جستجوی فلسفه و اصولی از آموزش و پرورش اسلامی

نوشته: مرتضی امین‌فر

معرفی مقاله

مجموع نظام آموزشی و پرورشی و معمول و دیگر گویان آن شد نظامی که در
و فلسفه، با ارزشها، با مفاهیم و نیازهای جامعه اسلامی جامعیت شناخت
فلسفه، اصول، معیارها، غایبات، تعلیم و تربیت اسلامی است و تنها در صورت
شناخت اینها می‌توان اصول، تعلیم و تربیت را که این مکتب را الهی نماید
می‌توان محتوای برنامه‌ها، روشها، فنون، شرایط و آداب تعلیم و تربیت را
در راستای ارزشهای الهی قرار داد، و تعلیم و تربیتی فراهم کرد که متناسب
با ذات و سرشت انسانها باشد.

با همه اهمیت و ضرورتی که این امر در بردارد، تلاش بی‌گناهی، محوگر
و مصلحت‌پرایی این ضرورت کمتر به عمل آمده، و اگر تلاشهایی در این زمینه
خلیفتان و علمای آن کشور بودند که در دست آمد.

در این نظام و این نیاز و ضرورت است که نظامی ساختار زیر عنوان
در جستجوی فلسفه و اصولی از تعلیم و تربیت اسلامی و تربیت اسلامی
مرتضی امین‌فر عضو هیئت علمی دانشکده علامه طباطبائی و عضو هیئت
تعمیر و فصلنامه ارائه می‌گردد و امید است که این مقاله بتواند مباحث
بیشتری را در این زمینه برانگیزد و نظرات صاحب نظران را به منظور
رهنمایی به نظام آموزش و پرورش اسلامی فراهم آورد.

در این مقاله ابتدا به فلسفه و غایب و جهت تعلیم و تربیت در
مکتب ائمه علیهم السلام و تفاوت آن با مکتب غربی می‌پردازیم و در ادامه به
تفاوتی که در این گونه نظامی تربیتی وجود دارد، ارائه شده است
چنین سخن که بعد از فلسفه تربیتی اسلام که هرگونه سازگی و تواناییهای

ارائه تعریف دقیق و روشن از آموزش و پرورش کاری است بسیار مشکل، و تعاریف مختلفی که از آموزش و پرورش ارائه شده، اکثراً، تنها بعضی از ابعاد وجودی انسان را مورد توجه قرار داده‌اند، و یا انسان را در چارچوب نظام اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی خاصی نگریسته‌اند؛ و نتیجه وضع جامعه خود را کعبه آمال قرار داده و انسان را در موازنه با نظام اجتماعی خویش می‌خواهند بسازند.

گاه این تعاریف «انسان» را از دیدگاه انگیزه‌ها، علایق، و نیازهای مادی فردی مورد توجه قرار داده، و «فرد» انسان را اصیل دانسته‌اند، و گاه «جامعه» را اصیل دانسته، از دیدگاه نیازها و شرایط اجتماعی خاصی بدو می‌نگرند، و او را تابع جامعه و خواسته‌های جامعه می‌دانند، و عموماً این تعاریف و یا مکاتب تربیتی در برگیرنده آنها تحت تأثیر ارزشها و بینشهای فلسفی، اجتماعی و فرهنگی خاصی قرار دارند، یا به جنبه‌های خاصی از «علوم» اصالت بخشیده، محور امر تعلیم و تربیت را بر یافته‌های زیست‌شناسی، روان‌شناسی، یا جامعه‌شناسی و از این قبیل قرار داده، و جزئی از انسان را به جای کل وجود او در نظر می‌گیرند. و بدین لحاظ تعاریف و نظریه‌های تربیتی که بر این اساس به وجود می‌آیند، نمی‌توانند جامعیت و وحدانیت وجود آدمی را در نظر گیرند. لذا اعتبار زمانی، مکانی داشته، کوتاه و گذرا بوده، و گاه در تضاد و اصطکاک با یکدیگر می‌باشند.

بدینمعنی که گاه این مکاتب کار تربیت را «سازگار کردن انسان با محیط خود» می‌دانند، و گاه این امر را «انتقال میراث فرهنگی از نسلی به نسل دیگر» در نظر می‌گیرند، و «اجتماعی کردن فرد یا سازگار نمودن او با اجتماع» را کار اصلی تعلیم و تربیت به حساب می‌آورند، و گاه

نیز رشد و تکامل غرایز و استعدادهای فرد را به طور طبیعی و بدون دخالت جامعه در نظر می‌گیرند، و «دور نگهداشتن طبیعت انسانی از جامعه و تمدن را که طبیعت نیک او را فاسد می‌کنند» کار اصلی تربیت می‌دانند.^۱

برای ارائه نمونه‌ای از این تعاریف تعلیم و تربیت می‌توان به تعریف هربرت اسپنسر (H. Spencer) فیلسوف انگلیسی که از بنیانگذاران آموزش و پرورش جدید در غرب است استشهد نمود. نامبرده تربیت را «سازگار کردن انسان با محیط خود»^۲ می‌داند. حال این محیط چه محیطی است و چه شرائطی دارد؟ مشخص نیست. و این مسئله که آیا انسان صرفاً نقش‌پذیر است که باید او را سازگار کرد، یا نه؟ مورد توجه این بنیانگذار آموزش و پرورش جدید غربی نیست.

یا در تعریف جان دیوئی (J. Dewey) فیلسوف و مربی آمریکایی، که کودک و رغبت‌های او را اصیل می‌داند و تعلیم و تربیت را «بازسازی و تجدید نظر در تجربیات و تشکیل مجدد آن تجربیات» تعریف می‌نماید، نیز انسان در موازنه با نظام اجتماعی خویش ساخته می‌شود. حال این تجربیات اولیه از کجا می‌آید که نتیجه آموزش و پرورش نیست؛ و یا تشکیل مجدد آنها در چه جهتی است؟ از این تعریف به دست نمی‌آید. اما از دیگر نوشته‌های این فیلسوف و مربی آمریکایی برمی‌آید که در نظر او نیز انسان نقش‌پذیر است. و آموزشگاه باید او را به صورت یک ابزار پرکار و مفید بسازد. اگر به نظرات جان دیوئی در کتاب مدرسه و شاگرد و دیگر آثار او توجه شود، صحت گفتار ما روشن می‌گردد. او می‌گوید: «وظیفه آموزشگاه از لحاظ اجتماعی تهیه اطفال مطیع و فرمانبردار است»؛ و «این اصل که آموزشگاه باید نمونه کامل جامعه باشد و به بهترین وجهی اصول زندگانی اجتماعی را منعکس کند باید همواره در طرز تدریس و تدوین برنامه‌های تحصیلی مورد توجه و عنایت خاص قرار گیرد»؛ و یا این که: «ارزش معرفت مادر این است که تا چه حد به ما فایده می‌دهد نه این که تا چه درجه ما را به حقیقت عینی آشنا می‌سازد»؛ و یا این مطلب که: «برای پیشرفت در این جهان پرجوش و خروش دانستن اصول منطقی و عقلانی کافی نیست، بلکه انسان باید بتواند خویش را با محیط تطبیق دهد و حتی المقدور به رنگ محیط درآید».^۳

تعاریف دیگر نیز، به طوری که بیان شد، کم و بیش متأثر از چارچوبه آن نظام فکری - اجتماعی است که صاحب‌نظران آنها را دربر گرفته است. و با دیدی که هر یک از این مکاتب فکری و فلسفی نسبت به انسان دارند، غایت رشد و تربیت او را بیان می‌کنند. گاه ماهیت انسان از پیش تعیین شده، و انسان ذات شریر و گناهکار دارد، [از نظر مسیحیت کلیسایی]، که در این

صورت تعلیم و تربیت او باید بر اساس نظارت و فشار و انضباط شدید مدرسه، در مسیری بر خلاف طبیعت او باشد. و گاه برعکس، طبیعت انسان نیک است و خیر، [از نظر روسو]، و این جامعه و تمدن است که او را به سوی فساد و بدی می کشاند. لذا باید کودک آدمی را به طبیعت سپارند و از جامعه به دور دارند تا بر اساس طبیعت خود رشد کند و سعادتمند شود. گاه نیز این انسان موجودی است بی هیچ زمینه فطری و هویت او ناشی از انعکاس وضعیت اجتماعی در درون انسان است، [مارکسیسم]. هر چند که از این دیدگاه نیز انسان دارای هویت تاریخی، اجتماعی و طبقاتی است، و سرنوشت او را جبر تاریخ از پیش تعیین نموده است.، و لذا او در برابر قانونمندیهای آهنگ اجتماعی و تاریخی ایستاده است، و نهایت آزادی او چیزی جز کشف ضرورتها و تبعیت از آن قوانین تاریخی و اجتماعی نیست. و گاهی نیز این انسان در دغدغه تعیین خویش است، اما نه نوری در این هستی می بیند و نه ملاکی در پیش روی، [اگزیستانسیالیسم]. و گاهی هم انسان یک مخزن انرژی و نیرو است و باید بر اساس نیازهایی که در جامعه برایش تشخیص می دهند، او را بسازند، [پراگماتیسم]. و خلاصه آنکه فلسفه تربیتی این مکاتب و بینشها راهی جز این نمی یابد که انسان را کارگزار و ابزار ضرورتها و فشارها بار آورد.، و یا آنکه برده وار، او را همچون وسیله ای برای مقاصد خاصی بکار گیرند.^۲



اما در بینش اسلام، فلسفه تربیت انسان در موازنه با وضع جامعه تعیین نمی شود. زیرا که این وضع یک وضعیت اعتباری و قراردادی است.، و تنها بعدی از انسان بدون ارتباط با دیگر ابعاد وجود او مورد توجه قرار نمی گیرد. یا به ارزشهایی خاص که تنها در شرایط زمانی و مکانی خاصی می توانند اعتبار داشته باشند، توجه نمی شود؛ بلکه به وضع حق هستی توجه می شود، و رابطه و موضع انسان در مجموعه هستی تعیین می گردد؛ زیرا که این رابطه، یک رابطه واقعی است.، و انسان یک عنصر جدایی ناپذیر از مجموعه نظام هستی است. آفرینش این نظام هستی نیز بر طبق تصریح آیات قرآن مجید از بوجی و بی هدفی و بی کنترلی به دور است، و آیاتی چند از قرآن کریم بر این امر دلالت دارند که:

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

«ای پروردگار ما، این جهان را بیهوده نیافریده ای، پاک خداوند، ما را از عذاب آتش محفوظ

بدار.^۵»

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ

«ما آسمانها و زمین و آنچه که بین آنها است را بازچیه (بیهوده) نیافریده‌ایم.»^۶

و انسان نیز که جزئی از این جهان است، نمی‌تواند بوج و بی‌اساس و بی‌هدف بوده باشد؛

که آیاتی چند نیز به هدفداری انسان اشاره می‌نمایند:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

«آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم، و شما به سوی ما بازگشت نمی‌کنید؟»^۷

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى

«آیا انسان گمان می‌کند که او را به حال خود رها کرده‌ایم (و بیهوده آفریده‌ایم)؟»^۸

یا در آیه دیگر که می‌فرماید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

«و من جن و انس را نیافریدم مگر آن که مرا عبادت کنند.»^۹

هدفداری انسان را در مجموعه نظام هستی یادآور گردیده است. خلقت نظام هستی و

انسان نیز بر اساس حق و عدل است، که فرمود:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ

«آیا ندیدی که خداوند آسمانها و زمین را برحق آفرید.»^{۱۰}

مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ

«خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنها است جز بر اساس حق نیافرید.»^{۱۱}

و به سوی خالق حق و عدل نیز سیر می‌نمایند، که فرمود:

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ

«آسمانها و زمین و هرچه در میان آنها است همه ملک خدا است، و بازگشت همه به سوی او

است.»^{۱۲}

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

«امور به سوی خدا باز می‌گردند.»^{۱۳}

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ

«بازگشت همه شما به سوی خدا است.»^{۱۴}

از این نظر، رابطه انسان با نظام هستی یک پیوند قراردادی نیست، بلکه یک رابطه عینی،

ملموس و واقعی است. با توجه به این امر، ملاحظه می‌شود که قرآن انسان را دعوت به تفکر

درباره هستی و یافتن جایگاه خویش در آن می‌کند، و می‌فرماید:

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى

«آیا در خویشتن (یا با خویشتن) نمی‌اندیشند که خداوند آسمانها و زمین و هر چه که در بین آنها است همه را جز به حق، و به وقت و حدّ معینی نیافریده است.»^{۱۵}

یا در آیه دیگر می‌فرماید:

سَخَّرْنَاهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ

«نشانه‌های خود را هم درون جانسان و هم در اقطار جهان به آنان نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است.»^{۱۶}

یا در آیه دیگر که می‌فرماید:

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

«در زمین نشانه‌های خداوند برای اهل یقین پدیدار است، و این نشانه‌ها در نفوس خود شما مردم نیز وجود دارد، آیا به چشم بصیرت نمی‌نگرید؟»^{۱۷}

و با توجه به پیوند واقعی و حقیقی انسان با جهان هستی است که ملاحظه می‌شود، هدف،

جهت، و هدایت عامه خلقت نظام هستی شامل حال او هم می‌شود، که فرمود:

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

«هر چه که در آسمانها و زمین است همه به تسبیح و ستایش خدائی که مقتدر و حکیم است مشغولند.»^{۱۸}

و یا در آیه دیگر که فرمود:

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

«آیا چیز دیگری غیر از دین خدا را جستجو می‌کنند، و حال آنکه هر که در آسمانها و زمین است، خواه ناخواه سر بر فرمان او دارد، و همه به سوی او بازخواهند گشت.»^{۱۹}

از همین جا روشن می‌گردد که ما انسان را چون اکثر مکاتب غربی، یک موجود تو خالی و

منفعل نمی‌دانیم تا قادر باشیم از او هر ابزاری خواستیم بترائیم. ما انسان را در یک چنین

نظامی، بی‌رنگ نمی‌دانیم تا بتوانیم او را به هر رنگی که بازار تقاضا داشت درآوریم. البته وقتی

ما انسان را تو خالی نمی‌پذیریم، چنان نیست که بخواهیم به از پیش ساختگی او و به جبری از

این دست گردن نهیم. ما به «امر بین الامرین» معتقدیم که انسان نه آن گونه تهی و منفعل است که

بتوان هر بلایی را به سرش آورد و هر طوری خواسته شد، رنگش کرد! و نه آن گونه تعیین شده و

پیش ساخته است که نتوان به ترکیب آن دست زد. او در عین حال که دارای یک چارچوب

هویتی است، اما این چارچوب در رشد و بلوغ و تکامل خویش، نیازمند به «شرائط» و نیز «خصوصیات خود انسان» است. این خصوصیات پایه در خلقت انسان دارند و استعدادهای خلقتی او محسوب می‌شوند. این چارچوب همان است که آن را «خصوصیات فطری» مینامیم، همچون معنی جویی و ایده‌آل خواهی، زیباشناسی، خداپرستی، حق جویی، عدالتخواهی و... که در قسمت بعد، در اصل فطری بودن تعلیمات اسلامی، به این خصوصیات توجه خواهد شد.^{۲۰}

با توجه به آنچه گذشت ملاحظه می‌شود که فلسفه تربیتی اسلام تمام جنبه‌های انسان و جهان هستی را در یک ارتباط هماهنگ و موزون در مسیر الهی مورد توجه قرار داده، بین ماده و روح، و بین ایمان و عقل و علم، و بین دین و دنیا، و بین فکر و عمل، و بین لذت و کار و کوشش و عبادت، و بین جنبه‌های ایده‌آلی و واقعی، و بین انسان و عالم وجود، و بین عالم وجود و خالق آن ارتباط ایجاد می‌کند. یعنی اسلام انسان را به صورت واحدی غیر قابل تجزیه در نظر می‌گیرد، و فلسفه‌هایی که انسان را صرفاً موجودی مادی می‌انگارند و روح و روحانیت را در انسان منظور نمی‌دارند، مردود می‌داند. همچنین آن فلسفه‌ای که انسان را تنها به زندگی روحانی دعوت می‌کند و دنیا را به تمامی از نظر دور می‌دارد و منکر بهره‌مند شدن موزون و معقول از نعمتهای حیات است را نیز مردود می‌شمارد.

همچنین، اسلام آن نوع فلسفه اجتماعی که دین و دولت را از یکدیگر جدا می‌داند، قبول ندارد. کما این که تقسیم شدن ذات واحد انسان را به تقوا و فسق یا تقسیم شدن اجتماع را به طبقات، رد می‌کند.

با توجه به این معانی، چنان تربیتی که انسان در مسجد پرهیزکار باشد و در اجتماع ضمن معامله با مردم غلّ و غش روا دارد، در اسلام نیست. یا این که به زهد و تقویّ تظاهر کند، لیکن محرمانه مرتکب گناه شود نیز در اسلام وجود ندارد. کما این که در اسلام چنین تربیتی نیست که جماعتی از مردم از انواع نعمتها منتعم و بهره‌مند باشند و از کوشش دیگران بهره‌برداری کنند، در حالی که جماعت زحمت‌کش و مستضعفی وجود داشته باشند که برای سدّ جوع خود و فرزندانشان، نان کافی در دسترس نداشته باشند. و بدین لحاظ است که چنین تربیتهایی، تربیتهای غیر الهی و غیر اسلامی است.^{۲۱}

از این نظر، اسلام ذات انسان را ذات یگانه‌ای می‌انگارد، با عقل و عاطفه و عمل در نهاد او، به طوری که هیچ یک از دیگری انفصالی ندارد. از طرف دیگر نیز، فلسفه تربیتی اسلام بین فرد و جامعه، و بین فرد و جامعه و عالم وجود انفصالی قایل نیست، و فرد و جامعه و جهان هستی را مکمل یکدیگر دانسته، که آفریننده حکیم هر جزئی را که آفریده عین حکمت است، و جهان

به حکم این که از یک مبداء صدور یافته و با سیری هماهنگ به سوی او باز می‌گردد، و به حکم آن که تحت تدبیر قوایی شاعر و مدبّر به حرکت خود ادامه می‌دهد، از نوعی وحدت و هماهنگی برخوردار است.^{۲۲} که در قرآن می‌فرماید:

وَأَنْ مِنْ شَيْئِي إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ

«و موجودی نیست مگر آن که ذکرش تسبیح و ستایش خداوند است.»^{۲۳}

و تکامل جهان، تکامل هدایت شده است، و تمام ذرات هستی در هر مرتبه‌ای که هستند از نور هدایت برخوردارند. و قرآن در این زمینه می‌فرماید:

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْئٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ

[حضرت موسی] گفت: پروردگار ما آن است که همه موجودات عالم را نعمت و جود بخشیده،

سپس به راه کمالش هدایت کرده است.»^{۲۴}

و لذا کمال انسان در آن است که همگام با دیگر موجودات، در یک مسیر توحیدی، توانائیهای فطری خود را شکوفا نموده به سوی کمال مطلق گام بردارد و به مقام قرب الهی نائل گردد.

بنابراین، در بینش اسلام، فلسفه تربیت انسان در موازنه با نظام هستی و در ارتباط با خالق این نظام جریان می‌یابد، و پایه آن متکی به اصالت‌های درون انسان است که، به صورت استعداد و توانائیهای بالقوه، از طرف خداوند تبارک و تعالی در فطرت او قرار داده شده‌اند. و مسیر آن نیز در جهت ارزشهای اسلامی است که از طرف آفریننده هستی برای تعالی و تکامل هستی و سعادت انسان در دو جهان، از طریق وحی و هدایت انبیاء در اختیار او قرار گرفته‌اند. بدین لحاظ در این فلسفه دوگانگیها و یا چندگانگیها به یگانگیها می‌گرایند؛ انسان با هستی وحدت می‌یابد؛ زندگی و آموزش یک جریان می‌شوند؛ از خود بیگانگی، به یگانگی با خود می‌گراید، و انسان متکی به خود و خدای خویش تکامل و رشد آزاد خود را در جهت ارزشهای اسلامی، که مطابق با فطرت و سرشت او است، در پیش می‌گیرد.

باتوجه به مطالب ذکر شده، شاید بتوان آموزش و پرورش را از دیدگاه مکتب اسلام به صورت زیر تعریف نمود:

«آموزش و پرورش اسلامی عبارت است از: امر شناخت و هدایت توانائیهای انسان در جهت ارزشهای اسلامی، به منظور هماهنگی انسان با کل نظام هستی، و تصدی امر جانشینی خداوند بر روی زمین، و آماده شدن او برای رسیدن به مقام قرب الهی و ملاقات پروردگار متعال

و پیوستن به جهان ازلی و ابدی.»

و این تعریف بدان مفهوم است که:

تعلیم و تربیت اسلامی امری است مداوم و تکامل بخش، که سیر و جریان «شدن» انسان را در طول زندگی، از بدو تولد تا واپسین دم زندگی (مِنَ الْمَهْدِ إِلَى الْاَلْحَدِّ) در جهت ارزشهای اسلامی دربرمی گیرد. و این امر مشخص می نماید که تعلیم و تربیت، برخلاف نظر بسیاری از مکاتب دیگر، منحصر به دوره خاصی از زندگی نیست و محدوده زمانی ندارد.

و این تعریف حاکی از آن است که انسان دارای تواناییها و استعدادها بالقوه ای است که این تواناییها «موضوع تعلیم و تربیت» می باشند، و کار تعلیم و تربیت بالفعل نمودن این تواناییهای بالقوه است. و پیامبر اکرم (ص) در این زمینه فرموده است:

النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ

«مردم معدنهایی هستند، همچون معدن طلا و نقره»^{۲۵}

و امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است که:

«خدای تعالی پیامبران را در میان مردمان برانگیخت تا عهد و پیمان الهی را که فطری آنان بود بطلبند، (لِيَسْتَأْذِنُوا لَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ)، ... و عقلهای پنهان شده را بیرون آورده به کار اندازند، (وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُولِ).»^{۲۶}

لذا ملاحظه می گردد که تعلیم و تربیت صحیح و متناسب با این تواناییهای انسانی است که می تواند این استعدادهای نهفته انسانها را شکوفا سازد. از این نظر، شناخت تواناییها و استعدادهای بالقوه انسان، و کمال نهایی آنها، لازمه هر نوع تعلیم و تربیتی است.، تا بتوان راههای تحقق یافتن این تواناییها و شرایط لازم برای به فعلیت رساندن آنها را در نظر گرفت.

یعنی برای تحقق امر تعلیم و تربیت لازم است ابتداء انسان و ابعاد وجودی او، و کمالات نهایی این ابعاد شناخته شود، تا بدان طریق بتوان به شرایط، روشها، فنون و آداب تعلیم و تربیت او پی برد، و آموزش و پرورش او را متناسب با سرشت و فطرت وی قرار داد. نه آموزش و پرورش که مغایر با ذات او باشد، و یا تعلیم و تربیتی که قالبی بوده و تنها بخشی از وجود او را مورد توجه قرار دهد، که نتیجه چنین تعلیم و تربیتی مسخ انسان و تواناییهای سرشتی او خواهد بود، و سرانجام این امر به ناهماهنگی و نامالیقات بین انسانها و دیگر مظاهر هستی خواهد انجامید.

زیرا که رابطه انسان با جهان هستی یک رابطه حقیقی است، و کمال انسان در ارتباط با دیگر انسانها و موجودات جهان هستی شکل می گیرد، و برقراری روابط حق و صدق و عدل

بین انسانها و دیگر موجودات هستی تنها به مدد ارزشهای الهی میسر است که حق و صدق و عدل را تنها برای فرد، یا گروهی از انسانها در نظر نمی‌گیرد. بلکه چنین ارزشهایی را از دیدگاه خالق هستی و منشاء فیض لایزال، برای کمال و سعادت همه انسانها و بلکه همه موجودات جهان هستی مطرح می‌نماید.

بدین لحاظ است که تعلیم و تربیت اسلامی متوجه شکوفایی فطرت انسانها است و به هدایت تکوینی یا هدایت ذاتی انسانها نظر دارد، و تحقق شکوفایی این فطرت انسانی را تنها در پرتو هدایت تشریحی که از جانب خداوند متعال مقرر گردیده، میسر می‌داند. زیرا که کمالات انسان و راه رسیدن به آنها را باید مبدئی ببخشد که خود نیازمند به راهنمایی و تکامل نباشد؛ بلکه کمال عین ذات او بوده و هرگونه کمالی نیز از او صادر شده باشد.

و بدین قرار است که اسلام شناخت نفس انسان و نیروهای بالقوه آن را، که در هماهنگی با دیگر موجودات جهان هستی و در ارتباط با خالق این جهان، از طرف خداوند متعال در انسان تکوین یافته‌اند، ضروری دانسته؛ خودشناسی را ملازم با خداشناسی قلمداد نموده، و در حدیث معروف از پیامبر اکرم نقل گردیده است که:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

«کسی که خود را شناخت هر آینه خدا را شناخته است»^{۲۷}

و قرآن کریم در این زمینه فرموده است:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ

«مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، خدا هم خودشان را از یادشان برد»^{۲۸}

به طوری که ملاحظه می‌گردد، خودشناسی با خداشناسی، و خدا فراموشی با خود فراموشی ملازم است. یعنی توجه به خود راهی است به سوی خدا، و توجه به خدا باعث می‌شود که انسان خود را بیابد، و انسانیت خود را از دست ندهد. زیرا که نحوه هستی و سرشت انسان آن چنان است که بر اساس «فطرت الهی» سرشته شده است. و این امر معنای این آیه قرآن کریم است که می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

«چهره‌ات را به سمت دین پاک بدون کمترین انحراف نگاهدار، ملازم فطرت خدایی باش که خداوند مردم را بر آن فطرت سرشت. آفرینش خداوند تغییر پذیر نیست آن دین استوار و

نگهبان است، و لکن بسیاری از مردم نمی‌دانند»^{۲۹}

یعنی انسان دارای هستی خاصی است، که این هستی خاص، انسانیت انسان را تشکیل می‌دهد، و خداوند سبحان وی را بر اساس آن هستی ویژه آفریده است، و حقیقت او را با آن هستی خاص متمایز گردانیده است که انسانیت هر انسانی بدان وابسته است، و مادامی که آن هستی ویژه محقق است شخص واقعاً انسان است، و مادامی که آن هستی خاص از بین رفت و تنزل کرد، آن شخص واقعاً از انسانیت سقوط کرده است. و این هستی همانا سرشت خدا بین و خداخواه و خداپرست می‌باشد. و این امور اوصاف عَرَضی سرشت آدمی نیستند، بلکه مقوم درونی خلقت و آفرینش او را تشکیل می‌دهند. هر چند که نفس انسان در زاد و روزش از علم حصولی مایه‌ای ندارد، ولی با سرمایه علم حضوری به ذات خویش و بینش شهودی به آفریدگار خود آفریده شده است. و به تعبیر صدر المتألهین (رحمة الله علیه) بینش شهودی نفس همراه و ملازم با بینش شهودی پروردگار خواهد بود؛ یعنی حضور ذات نفس برای ذات خویش در پرتو بینش شهودی ذات حق تعالی می‌باشد. بنابراین شناخت حضوری نفس هرگز از شناخت حضوری مربوطه‌ایه، یعنی پروردگار متعال، جدا نمی‌باشد.^{۳۰}

پس: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (هر کس که خود را شناخت هر آینه خدا را شناخته است)،
و نتیجه آنکه:

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ رَبَّهُ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ (هر کس که شناخت پروردگار خود را، خود را نشناخته است)، و این نتیجه، عصارهٔ نَسُو اللَّهِ فَإِنَّهُمْ أَنفُسَهُمْ (خدا را فراموش کردند، خدا هم خودشان را از یادشان برد)، می‌باشد.

و در این تعریف هدایت تواناییهای انسان مورد توجه قرار گرفته است، که هدایت به معنی راهنمایی و ارشاد است که مقصود راه نمودن و کمک به مترقی است برای رشد و شکوفایی و بروز استعدادها و امکانات خود، که با اختیار و انتخاب خود بروز دهد، و نه با اجبار و اکراه. زیرا که از دیدگاه مکتب اسلام، انسان موجودی است متفکر و مختار و می‌تواند تواناییهای ذاتی خود را در جهات گوناگونی بروز دهد. لکن تنها پرورش فطرت الهی او و بروز این صفات و تواناییهای وجودیش، انسانیت او را شکوفا می‌سازند، و دیگر جهات و درجات هستی انسان اگر در جهت این بُعد فطری و الهی باشند، انسانی و مطلوب خواهند بود، و الا مطروداند که به حیوانیت و پست‌تر از آن خواهند انجامید. یعنی انسان هم از دیدگاه تکوین و هم از دیدگاه تشریح هدایت یافته، لکن کمال او در گرو حُسن اختیار خود اوست.

و این امر حاکی از آن است که انسان در انتخاب خیر و شر آزاد است، و لذا در برابر اختیاری که دارد مسؤول است و نتایج انتخاب را نیز خواهد یافت. از این نظر، ملاحظه می‌گردد

که خداوند تبارک و تعالیٰ به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ

«پس ای پیامبر تو خلق را متذکر ساز [که وظیفهٔ پیامبری تو جز این نیست]، و تو مسلط و توانا

بر [تبدیل کفر و ایمان] آنها نیستی.»^{۳۱}

و این امر بدان مفهوم است که تعلیم و تربیت اسلامی جنبهٔ راهنمایی و هدایت دارد، یعنی این مکتب تأکید بر عدم سیطره و حاکمیت مرتبی دارد، و حتی رسول خدا (ص) هم که هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید، «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^{۳۲}، نیز مقام مُذَكِّرٌ یادآوری کننده و هدایت کننده دارد، که:

مَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

«ما پیامبران را جز برآن که مژده دهند و بیم دهند نفرستادیم.»^{۳۳}

لذا مقام مرتبی تنها فراهم کردن زمینه‌ها و نشان دادن راهها جهت راه افتادن مرتبی و انتخاب او طرح می‌شود و نه بیش از آن. یعنی مرتبی فقط شرایط و زمینه‌های لازم برای شکوفایی استعدادها و مرتبی را فراهم می‌کند و این مرتبی است که باید با فعالیت خود در جهت مطلوب حرکت نماید. یعنی کار مرتبی همانند کار یک باغبان است که در عین حالی که منظور و هدفی دارد و در پی نتایج و منافع است، ولی در عین حال منظورش بر اساس پرورش دادن «طبیعت» گل و گیاه تأمین خواهد شد. یعنی طبیعت آن گل و گیاه و راه رشد و کمالی که در طبیعت آنها قرار دارد و شرایط مناسبی که برای تحقق این رشد و کمال لازم‌اند را می‌شناسد، و آن را در همان مسیر طبیعی و فطری خودش پرورش می‌دهد، و منافع و نتایج لازم را به دست می‌آورد. بیان «ارزشهای اسلامی» در تعریف تعلیم و تربیت نیز حاکی از آن است که تنها هدایت الهی، هدایت است، و اصولاً تعلیم و تربیت اسلامی، تعلیم و تربیت انسانی است، و نه تعلیم و تربیتی دیگر. زیرا که این دین، دین فطری و سرشتی انسان است، و تنها از طریق این ارزشها است که می‌توان انسانیت انسان را شکوفا نمود، و تنها شرایط و زمینه‌های تربیتی که این ارزشها فراهم می‌آورند شرایط و زمینه‌های مناسب تربیت انسان می‌باشند، که غیر آن اصلاً هدایت نیست، بلکه ضلالت است به نام هدایت. زیرا که اصل هستی انسان را باید مبدئی اعطاء کند که خود نیاز به هستی بخش نداشته باشد، و همان طور که ذکر شد، کمالات وی و راه رسیدن به آنها را نیز باید مبدئی ببخشد که خود نیاز به راهنمایی و تکامل نداشته باشد؛ بلکه کمال عین ذات او بوده، و هرگونه کمالی نیز از او صادر شده باشد. و لذا قرآن کریم هدایت را حقّ منحصر به خداوند می‌داند و می‌فرماید:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ

«بگو ای پیامبر که راه حق، صرفاً راهی است که خداوند بنماید.»^{۳۲}

همچنین می‌فرماید:

فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ

«پس بعد از راه حق چه باشد غیر گمراهی»^{۳۵}

چون حق محض منحصرأ خداوند است، و هدایت آن است که از حق پیروی شود و غیر از حق، باطل، و پیروی باطل ضلالت است؛ پس هدایت منحصرأ از خداوند است، و غیر از خداوند جز ضلالت چیز دیگری نیست.

و با توجه به این که: تمام پیامبران الهی نیز مردم را به همین دین دعوت نموده‌اند، که:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا

«حضرت ابراهیم (ع) به آیین یهود و نصاری نبود، بلکه به دین حنیف توحید و اسلام بود.»^{۳۶}

و همچنین:

لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ

«[مؤمنان گفتند که] میان هیچ یک از پیامبران خدا فرقی نگذاریم.»^{۳۷}

لذا دین اسلام و ارزشهای اسلامی فطری بشراند و تنها در پرتو این ارزشها، و نه ارزشهایی دیگر، است که می‌توان هدایت فطری و تکوینی انسانها را شکوفا نموده، انسانیت انسان را متحقق گردانید. بدین لحاظ قرآن کریم می‌فرماید:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

«هر کس دینی غیر از اسلام اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست، و چنین کسی در آخرت از زیانکاران است.»^{۳۸}

زیرا که تنها ارزشهای اسلامی است که هدایت تشریحی انسان را در جهان براساس هدایت تکوینی و فطرت الهی انسانها قرار داده و می‌تواند انسانیت انسان را شکوفا سازد و احیاء نماید. که قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید [تا انسانیت شما احیاء شود] و به حیات ابدی برسید.»^{۳۹}

در این تعریف از تعلیم و تربیت، هماهنگی انسان با کل نظام هستی مطرح است که این هدف،

هدف عام خلقت انسان است، و انسان در این هدف با دیگر موجودات جهان هستی هماهنگ است، و تعلیم و تربیت اسلامی به این هماهنگی و وحدت انسان با جهان هستی، برخلاف تنازع و تخالفی که مکاتب دیگر در این زمینه ارائه می نمایند، توجه دارد و انسان را در این مسیر تربیت می نماید، که در این مقوله قبلاً به طور نسبتاً مفصلاً بحث شد.

اما تصدی امر جانشینی خداوند بر روی زمین، هدف خاص خلقت و تربیت انسان را مشخص می کند، که قرآن کریم انسان را جانشین خداوند بر روی زمین می داند، و می فرماید:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

«و هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بر روی زمین جانشینی قرار می دهم.»^{۲۰}

و هر چند که این جانشینی در امر آفرینش حضرت آدم (علیه السلام) مطرح می گردد، اما به علت جواب ملائکه در این زمینه که مسئله فساد و خونریزی انسان را مطرح می کنند، مشخص می شود که خلافت بر حضرت آدم (علیه السلام) منحصر نیست، بلکه اولادش نیز در آن شریک اند. و از نظر قرآن، به این علت انسان به مقام خلیفه الهی یا جانشینی خداوند بر روی زمین انتخاب گردیده که خداوند تبارک و تعالی همه اسماء را بر اساس تکوین به او آموخته است.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

«و خدای عالم همه اسماء را به آدم تعلیم داد.»^{۲۱}

و چون انسان بدین موهبت مفتخر است، به عنوان نشانه ارزش انسان در این زمینه، و این که هیچ موجود دیگری چنین امتیازی ندارد، خداوند تبارک و تعالی به ملائکه دستور می دهد تا انسان را سجده کنند. و البته این سجده نه برای پرستش انسان بوده، زیرا که پرستش تنها مخصوص خداوند است. بلکه سجده آنها بر انسان به معنای تواضع و تکریم مقام انسان بوده است. و سجده ملائکه نیز به نوع انسان و هر انسانی نبوده است، بلکه به مقام انسان به عنوان خلیفه الله بوده. یعنی انسانی که بتواند شبیه ارزشهایی که در وجود خداوند متعال متجلی است را در وجود خود به عنوان خلیفه و نایب او تحقق بخشد. یعنی انسان باید مظهر اسماء و صفات حق شود تا شایسته مقام خلیفه الهی گردد، که در حدیث آمده است: تَشَبَّهُوا بِأَخْلَاقِهِ اللهُ (خود را به اخلاق خدایی نزدیک سازید). و لذا انسان نسبت به ملائکه برتری ذاتی ندارد، بلکه اگر بخواهد می تواند از امکانات و استعدادهای وجودی خود استفاده کرده و از ملائکه برتر شود. همچنان که انسان از حیوانات پست تر نیست، اما اگر بخواهد می تواند در این زمینه نیز از حیوان پست تر شود. و لذا وظیفه تعلیم و تربیت توجه دادن انسان به مقام کریم خلیفه الهی است، از طریق پرورش صفات الهی در انسان که توانایی و استعداد این صفات بنا بر تعلیم اسماء، بطور بالقوه در فطرت

الهی انسان قرار داده شده است. و فعلیت بخشیدن آنها در گرو هدایت و تعلیم و تربیت انسان است. و بدین لحاظ تعلیم و تربیت اسلامی باید با استعانت از مایه‌های فطری انسان، انسان را برای احراز این مقام آماده کند. و این امر تنها در پرتو «عبادت» که هدف خلقت انسان معرفی گردیده محقق می‌گردد، که خداوند تبارک و تعالی فرموده است:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

«وَمَنْ جَنَّ وَانْسٍ رَأْسًا فَمَا لِيَفْرِدَهُمْ مِغْرًا أَنْ يَكُونَ مِنْ عِبَادَتِي»^{۲۲}

و باید توجه نمود که عبادت در اسلام شرط قابلیت قابل است و نه فاعلیت فاعل، و عبادت در اسلام برخلاف بسیاری از مکاتب دیگر، در متن زندگی قرار دارد، و از نظر اسلام هر حرکت و عمل مثبتی که از انسان صورت بگیرد، اگر از انگیزه و نیت خدایی برخوردار باشد و برای خدا و در مسیر الله باشد آن عمل و حرکت عبادت است. و عبادات خاص، روشهای تعلیم و تربیت انسان می‌باشند که دیگر ابعاد زندگی او را در مسیر خداوند متعال قرار داده، انسان را به مقام قرب الهی نزدیک ساخته و با بندگی مداوم خداوند، و تکامل بخشیدن صفات الهی در وجود انسان، که همان احیاء انسانیت او است، شایسته جانشینی خداوند می‌گرداند.

یعنی توجه به کمال نهایی صفات الهی انسان که در مرحله کمال لایتنهایی این صفات، صفات خداوند متعال است، و سعی در پرورش این صفات در وجود انسان، در پرتو انوار کمالات الهی، موجب تعالی و تکامل انسان می‌گردد و انسان را به مقام قرب الهی نزدیک می‌نماید. و مقام قرب، کم شدن فاصله زمانی و مکانی نیست، که در قرآن کریم می‌فرماید:

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ

«هر کجا باشید او با شماست.»^{۲۳}

و چون این گونه قرب اکتسابی نیست، لذا نمی‌توان این قرب را غایت و مقصد سیر تکاملی انسان دانست. بلکه برای قرب، مقامی منظور می‌شود که اکتسابی و قابل انطباق بر کمال نهایی انسان باشد. و آن مرتبه‌ای است از وجود که در آن، استعدادهای ذاتی و فطری شخص با سیر و حرکت اختیاری خودش به فعلیت می‌رسد. و البته این قرب درجات متفاوت دارد، زیرا که حرکت انسانها گاه کند و گاه سریع و پرشتاب است.

و منظور از قرب ربوبی این است که آدمی به مقامی برسد که خود را عین تعلق و ارتباط به او بیابد، و برای خود و هیچ موجود دیگر، استقلال در ذات و صفات و افعال نبیند و هیچ پیشامدی او را از این مشاهده باز ندارد، که در این صورت انسان به «لقاء الله می‌رسد. و حکیم الهی و عارف صمدانی حضرت امام خمینی در بحث از لقاء الله و مقام قرب ربوبی می‌فرماید:

«باید دانست که مقصود آنان که راهی برای لقاء الله و مشاهده جمال و جلال حق باز گذاشته‌اند این نیست که اکتناه ذات مقدس جابیز است. یا در علم حضوری و مشاهده عینی روحانی احاطه بر آن ذات محیط علی‌الاطلاق، ممکن است، بلکه امتناع اکتناه در علم کلی و به قدم تفکر و احاطه در عرفان شهودی و قدم بصیرت از امور برهانی و مورد اتفاق جمیع عقلاء و ارباب معارف و قلوب است، لکن آنها که مدعی این مقام هستند گویند: پس از تقوای تام تمام و اعراض کلی قلب از جمیع عوالم و رفض نشئین و قدم بر فرق انیت و انانیت گذاشتن و توجه تام و اقبال کلی به حق و اسماء و صفات آن ذات مقدس کردن، و مستغرق عشق و حب ذات مقدس شدن، و ارتیاضات قلبیه کشیدن، یک صفای قلبی از برای سالک پیدا شود که مورد تجلیات اسمائیه و صفاتیّه گردد و حجابهای غلیظی که بین عبود اسماء و صفات بود خرق شود و فانی در اسماء و صفات گردد و متعلق به عز و قدس و جلال شود و تدلی تام ذاتی پیدا کند، و در این حال بین روح مقدس سالک و حق حجابی جز اسماء و صفات نیست و از برای بعضی از ارباب سلوک ممکن است حجاب نوری اسمائی و صفاتی خرق گردد و به تجلیات ذاتی عینی نایل شود و خود را متعلق و متدلی به ذات مقدس ببیند و در این مشاهده احاطه قیومی حق و فانی ذاتی خود را شهود کند و بالعیان وجود خود و جمیع موجودات را ظل حق بیند و چنانچه برهاناً بین حق و مخلوق اول که مجرد از جمیع مواد و علایق است حجابی نیست، بلکه بین مجردات مطلقاً حجاب نیست برهاناً، همین طور این قلبی که در سعه و احاطه هم افق با موجودات مجرد شده، بلکه قدم بر فرق آنها گذاشته، حجابی نخواهد داشت.»^{۲۲}

بنابراین، هدف از تعلیم و تربیت انسان از دیدگاه مکتب اسلام آن است که سیر به سوی خدا کرده و به مقام قرب ربوبی نایل آید. قرآن با مطرح کردن این هدف، شکوفایی تواناییهای انسان را تا بی‌نهایت میسر می‌داند، و برای انسان هدفی محدود در نظر نمی‌گیرد تا چنانچه انسان به آن هدف رسید از رشد و تکامل باز بماند. بلکه انسان از دیدگاه اسلام دارای رشد و کمال محدود و معینی نیست. انسان موجودی است که رشد و تعالی او حد و مرزی ندارد. تا هر جا که بخواهد و تا هر اندازه که کمر همت بر بندد می‌تواند رشد و تکامل پیدا کند.

آماده شدن انسان برای ملاقات پروردگار متعال و پیوستن به جهان ازلی و ابدی نیز که در تعریف تعلیم و تربیت آمده است، حاکی از آن است که هدف نه تنها مربوط به این دنیا است، به طوری که در اهداف قبلی بیان گردید، بلکه هدف نهائی آماده شدن انسان برای جهان ابدی است که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.

«ای انسان، همانا تو با تلاشها و شدنها عاقبت حضور پروردگار خود می‌روی و به ملاقات او نائل خواهی شد.»^{۲۵}

و همچنین فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي.

«ای نفس مطمئننه، (دل آرام به یاد خدا)، ای کسی که به مقام والای اطمینان رسیده‌ای، به سوی پروردگارت بازگشت کن در حالی که تو از خدا خشنود، و خدا از تو راضی است. وارد شودر گروه بندگانم و به بهشت من داخل شو.»^{۲۶}

و لذا با ارائه حیاتی ماورای این حیات مادی و محدود کنونی، اسلام انسان را با ازل و ابد پیوند می‌دهد و حیات او را در این جهان معنی بخشیده، ارزشهای حقیقی و پایدار را برای تعلیم و تربیت او منظور می‌نماید، و با دمیدن نور امید در انسان، حتی در سخت‌ترین شرایط، شور و شوق زندگی را در انسان زنده نگهداشته، او را به مراقبت از رفتار و اعمال خود فرا می‌خواند، و به سوی ارزشهای مطلوب و حقیقی سوق داده، از گرایش به ضد ارزشها باز می‌دارد.

با توجه به مطالبی که گذشت، ملاحظه می‌شود که برای تحقق این تعریف لازم است که:

— موضوع تربیت یعنی انسان و تواناییهای شناخته شود؛ و چگونگی راهنمایی و هدایت او معلوم گردد.

— نظام هستی و هدفهای شناخته شود، و راههایی که لازم است پیموده شود تا انسان و نظام هستی هماهنگ گردند، مشخص شود.

— مأموریت ویژه‌ای که انسان به عنوان خلیفه و جانشین خداوند بر روی زمین دارد شناخته شود، و آنچه که او را در این جانشینی کمک می‌کند، معلوم گردد.

— و همچنین، مراحلی که باید پیموده شود تا انسان آماده ملاقات پروردگار متعال گردد و به نفس مطمئننه برسد نیز باید شناخته شود.

بدین منظور، و برای بهتر شناخته شدن تعلیم و تربیت اسلامی «اصولی» در نظر گرفته شده و سعی شده است تا این اصول نیز همانند مفاهیم ذکر شده در تعریف آموزش و پرورش اسلامی از آیات و احادیث موثق استنباط گردند. لکن لازم به یادآوری است که این اصول بر رویهم باید در نظر گرفته شوند و نه اصلی جدای از اصل دیگر، چون دین اسلام و فلسفه تربیتی آن انسان را بصورت واحدی غیر قابل تجزیه در نظر می‌گیرد. همچنین باید توجه نمود که مبنای کشف این اصول جهان‌بینی توحیدی و اسلامی است، و جهان‌بینی توحیدی یعنی درک این که جهان از یک

مشیت حکیمانه پدید آمده است. و نظام هستی بر اساس خیر وجود و رحمت، و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته آنها استوار است. جهان بینی توحیدی، یعنی جهان یک قطبی و تک مجوری است. جهان بینی توحیدی یعنی جهان ماهیت «از اویی»، (اِنَّا لِلّٰهِ)، و «به سوی اویی»، (اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ) دارد. موجودات جهان با «نظامی هماهنگ» به یک «سو» و به طرف یک مرکز تکامل می یابند. آفرینش هیچ موجودی عبث و بیهوده و بی هدف نیست. جهان با یک سلسله نظامات قطعی که «سنن الهیه» نامیده می شود اداره می گردد، و اراده و مشیت الهی به صورت «سنّت» یعنی به صورت قانون و اصل کلّ در جهان جریان دارد.^{۲۷}

با توجه به مراتب فوق، ملاحظه می گردد که تنها در بر تو این قوانین و اصول و ارزشهای الهی است که می توان تعلیم و تربیتی ارائه نمود که متناسب با فطرت و سرشت انسانها بوده، بین انسانها از یک طرف و بین انسانها و دیگر مظاهر جهان هستی از طرف دیگر، وحدت و هماهنگی ایجاد کرده، سعادت انسان را در دو جهان تأمین نمود. و تنها با هدف قرار دادن خداوند تبارک و تعالی است که همه استعدادهای فطری انسان فعلیت پیدا می کنند، به طوری که همه تواناییهای انسان مکمل یکدیگر می شوند و همگی در یک مسیر واحد برای رسیدن به آن کمال مطلق، در مسیر شکوفایی، تعالی و تکامل قرار می گیرند.

(ادامه دارد)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی